

دوشنبه • ۲۴شهریور ۱۳۹۳ • سال دوازدهم • شماره ۲۱۱۴ • ۷

شرق

روزنامه هنر

بیابان و راه بی‌نهایت، گفت‌وگو با محمود حدادی	صفحه ۸
سردرگمی در شرایط متضاد، درباره میشایل کلبرگ و آثارش	صفحه ۹
روزنامه	صفحه ۱۰

پلان
روزگار برزخی معماری ما
اخیرا از یکی از معماران تعبیر قابل‌تأملی شنیدیم می‌گفت هر روز فاصله منزل تا محل کار، از مقابل کارگاه ساختمانی یکی از پروژه‌هایی که طراحی کرده بود، عبور می‌کرده یک روز می‌ببند یکی از عناصر مهم ساختمان را که اتفاقا طراحی ویژه‌ای هم داشته، به شکل دیگر – و البته ناهنجاسی – اجرا کرده‌اند. بعد از مشاهده این وضعیت، با کارفرما تماس می‌گیرد و می‌گوید: قربان، اگر فکر می‌کنید ما اینجا مزاحم هستیم، بفرمایید که مرخص بشویم و دیگر دخالت نکنیم. این تعبیر «مزاحمت» برای حرفه معماری، البته ابعاد وسیع‌تری هم دارد. امروزه بخش عمده ساختمان‌های شهر، در غیاب معمار طراح، بنا می‌شود؛ نقشه خبری از معمار طراح نیست. بدیهی است که نقشه‌های جواز، طرح‌هایی حداقلی هستند که صرفا ضوابط و مقررات در آنها رعایت شده است. اما بی ساختمان هم در بسیاری موارد، بحدالله به همت استادبنا و سنگ‌کار و گچ‌کار و این عزیزان، لاید طراحی می‌شود و حتماً بسیاری هم می‌پسندند. اخیرا دیدم در مقدمه کتاب معماری ایرج کلانتری، ضمن گفت‌وگویی با او، کلانتری از «اوتریته» (اقتدار) معماران نسل سیحون می‌گوید و اعتماد مطلق کارفرما به معماران در آن دوران؛ و عواملی که شرایط امروز را متفاوت کرده است (تقل به مضنون)، من گمان می‌کنم: نسل کلانتری، یعنی نسل شاگردان سیحون که امروز در روزگار کهنسالی قرار دارند نیز ایام اوتریته معماران را تجربه کرده‌اند؛ دورانی که می‌توانستند ایده‌های خود را در برابر کارفرما با کمترین اصطکاک پیش ببرند. روزگار امروز، روزگار دیگری است. گاه در سمینارها و جلسات معماری، از اختلاف و اغتشاش در مواضع و دیدگاه‌های خود معماران نسبت به جایگاه معماری، به‌نظم می‌رسد؛ یکی از مسایل اصلی – و احتمالا مغفول‌مانده – در معماری امروز، «ابزارتایی» جایگاه حرفه معماری است که این بازتعریف، محور اصلی کلام من در این نوشتار است. بحث من در این زمینه، بحث ارزشی نیست، به این معنا که در صدد ارزشگذاری «این یا آن» نیستم، صرفا تلاش خواهم کرد توصیفی همراه با رگه‌هایی از تحلیل از چالش‌های این «ابزارتغریف» ارایه دهم. یک – نظام کارفرمایی منشوش عمدتا در بخش خصوصی، روند اصلی ساخت و ساز متکی بر جریان‌های بساز بفروشی است. در واقع، این جریان قدرتمند بسازفروشی است که طی سالیان اخیر، فرهنگ رایج ساخت‌وساز و ادبیات آن را شکل داده است. نقشی که بسازفروش‌ها ایفا می‌کنند، در واقع محصول اقتصادی است که در آن زمین و مسکن به کالای سرمایهای تبدیل می‌شود. در این شرایط، غیاب قوانین بازدارنده مکنفی، هر شخص فاقد صلاحیت می‌تواند با داشتن سرمایه اولیه، با رفت بساز بفروشی را آغاز کند. بر خلاف بسیاری مشاغل که به تدریج ذیل قواعد و مقررات جدید بازتعریف شده‌اند – و در نتیجه چارچوب‌های جدی‌تری شکل گرفته است – بسازفروشی همچنان به تخصص ویژه‌ای نیاز ندارد. در مقابل می‌توان مقایسه‌ای داشت با «دولوپرها» (توسعه‌دهنده) در کشورهای توسعه‌یافته؛ به‌عنوان تشکیلاتی در بخش خصوصی که پروژه تعریف می‌کند، از ابزارهای شناخته‌شده اقتصادی تأمین مالی می‌کند، مشاور و پیمانکار انتخاب می‌کند، برنامه‌ریزی بهره‌برداری را انجام می‌دهد و مشکلات احتمالی بعدی ساختمان را از طریق روش‌های شناخته‌شده‌ای مانند بیمه تضمین کیفیت، حل و فصل می‌کند. در سیستم بسازفروشی ایران، اولین عنصری که از مجموعه فعالیت‌های ساخت و ساز کنار گذاشته می‌شود، معمار طراح است. اینجا معمار طراح، همان «مزاحمی» است که در مقدمه مطلب مطرح شده، مزاحم در روند و سرعت کار، مزاحم در آزادی عمل بسازفروشی، عامل افزایش هزینه‌ها، هیچ مکانیسم قانونی را عRFی در اینجا وجود ندارد که مدافع حضور معمار طراح در این فرآیند باشد. دو – غیاب اقتدار در بخش غیردولتی در صحنه معماری امروز ایران، تشکل‌های فراگیر، جدی و مقتدر، همچنان غایبان بزرگند. قاعده کلی این است که پیگیری مطالبات جامعه تخصصی، از سوی تشکل‌هایی انجام شود که آنها را به صورت واقعی – و نه صوری – نمایندگی می‌کند. عمدتا شاهدیم تشکل‌های حرفه‌ای، صنفی و فرهنگی حوزه معماری، یا از اقتدار لازم برخوردار نیستند (در نتیجه نمی‌توانند تأثیر گذار باشند)، یا گروه‌هایی هستند که این هفته ایجاد می‌شوند و هفته بعد، به چند شاخه منشعب می‌شوند. گمان می‌کنم در راستای بازتعریف حرفه معماری در جامعه امروز، وجود تشکل‌های فعالی از معماران ضروری است که با فعالیت مستمر و سیستماتیک و با برقراری ارتباطی دو سویه با بخش دولتی، بتوانند در جهت بازتعریف این حرفه ایفای نقش کنند. سه – فقدان جریان‌سازی معماری امروز ما، به جریان‌سازی از سوی نخبگان این حوزه نیاز دارد. امروز سبک‌ها و شیوه‌های رایجی وجود دارد که عمدتا توسط بسازفروش‌ها و همراهان همیشگی آنها، بنگاه‌های معاملات املاک، تبلیغ می‌شود و از سوی بخش‌هایی از جامعه مورد پذیرش قرار می‌گیرد. بسیاری از معماران نسبت به این جریان‌ها، به‌شدت متنفذند. متأسفانه چهره و منظر بخش‌هایی زیادی از شهرهای ما را امروز ساختمان‌های شکل می‌دهند که گویی از اعماق تمدن یونان باستان به شهر ایرانی امروز وارد شده‌اند؛ و البته به شکل کاریکاتورآش. جالب اینجاست که معماری امروز کشورهایی نظیر یونان و ایتالیا نسبتی با این‌گونه شیوه‌ها ندارد. به دلایلی که در آینده به آن خواهیم پرداخت، این شیوه‌ها مطلوب طبع بزرگانی از مردمان ما شده است. اینکه ما معماران، در محافل محدود حرفه‌ای، دایما از این جریان‌ها گلمند باشیم و آن را به باد انتقاد بگیریم؛ البته کافی نیست. گمان می‌کنم تلاش‌های جدی‌تری در راستای جریان‌سازی در شیوه‌های معماری لازم است تا به عنوان شیوه‌های اصیل‌تر و امروزی‌تری، به عنوان آلترناتیو مطرح شود؛ به تدریج هوادارآی پیدا کند و بتواند الگوهای رایج در سطح شهر را تحت تأثیر قرار دهد. «مشاور و رسانه‌ای معاون معماری و شهرسازی وزارت راه و شهرسازی

تراز

خوانش معماری ساختمان اداری «گروه صنعتی بهشهر»
برش «شرقی» از هستی
محمدرسول موسی‌پور

بنای ساختمان اداری گروه صنعتی بهشهر قطعا از جمله موفق‌ترین آثار اردلان در دوران حضور وی در ایران است. این اثر سال۱۳۴۹ به سفارش مدیریت کارخانه‌های ریسندگی گروه صنعتی بهشهر توسط وی در زمینی واقع در خیابان سپهبد قری و به مساحت ۴۸۰۰ مترمربع طراحی شد و در سال ۱۳۵۲ مورد بهره‌برداری قرار گرفت. این بنا در سال۱۳۸۳ توسط وزارت آموزش‌وپرورش خریداری و جهت استقرار ایسـن وزارتخانه مورد استفاده قرار گرفت، کاربری فعلی این بنا نیز وزارت آموزش‌وپرورش است. اما ساختمان اداری بهشهر از ایسـن منظر که جزو معدود آثار ساخته‌شده‌ای است که در واقع محصول تلاشی در جهت همگام کردن معماری ایران (با حفظ هویت شرقی وجود دارد که در حال آموزش معماری است، این پیچیدگی به‌مراتب بیشتر و بیشتر هم می‌شود چون دیگر از ۱۰ نفر استاد حرف نمی‌زنیم، موضوع سرایت می‌کند به بیش از هزارنفر که جمعیت کوچکی نیست و با ابزارهای معمولی نمی‌شود دانش‌شان را سنجید؛ اگرچه این سوال به‌وجود می‌آید که آیا اصولا ابزاری برای این کار وجود دارد یا خیر.

برخلاف معماری پوسته‌ای مبتذل زمان معمار که تمام مدرنیسم و مدرن‌بودن بنا در سطح نما به شکلی کاملا سطحی و فارغ از هر گونه فهم مدرنیسم رخ می‌داد و همین‌طور برخلاف معماری به همان اندازه مبتذل بعد از آنکه تلاشی ساده‌لوحانه و همان‌قدر سطحی در جهت بازگشت به سنت‌ها بود، به نظر می‌رسد معماری اردلان چیزی بیشتر از صرفا پوسته‌ای با رنگ و لعاب مدرنیستی و البته همزمان ایرانی، ارایه می‌دهد.

این بنا در بستری تقریبا مربع‌شکل به ابعاد ۶۶ در ۶۸متر بنا شده و سازمان‌دهی فضاها به این شکل است که فضاهای اداری در پنج‌طبقه دور تا دور یک حیاط میانی سرسبز و پر از گیاه با آبنمایی در مرکز آن سازمان یافته‌اند و پارکینگ‌ها و فضاهای تأسیساتی در دوطبقه زیر زمین جای گرفته‌اند، فضاهای اداری در دولا به رو به حیاط میانی و خیابان طراحی شده‌اند و تنها در لایه رو به خیابان تراز همکف ساختمان تعدادی واحد تجاری تعریف شده است. ورودی اصلی در شرق و ورودی پارکینگ در جنوب غربی بنا واقع شده‌اند. نمای ساختمان متقارن و ریتما بر تا تعداد زیادی پنجره‌های عمودی و تماما از قطعات بتنی پیش‌ساخته اجرا شده است.

تکنه در‌خور تأمل این است که خالی‌کردن حفره‌ای در دل این ساختمان اداری و درواقع نزدیک‌شدن اثر و شکل توده‌گذاری، جانمایی آن، به الگوی رایج معماری گذشته مناطق خصوصا کویری ایران که امروزه بنام الگوی حیاط مرکزی‌شناخته می‌شود، نه با هدف صرفا نزدیک کردن پلان و کالبد به ساختمان اداری قرن‌بیستم یا به پلان و کالبد یک کاروانسرای دوره صفوی، بوده بلکه تلاشی است در جهت «بازتعریف» یک ساختار، شکل و تجربه زیسته از زندگی اداری وارداتی آن زمان از جغرافیایی دیگر در جغرافیای جدید، به‌واسطه نزدیک‌شدن به الگویی تاریخی از معماری ایران به‌مثابه الگویی از «تفکر» نگاه و تعریف یک جامعه در طول تاریخ از مسایل مختلف از جمله «انسان» و «زندگی».

ادامه در صفحه ۱۱



عکس: بهار ه اسدی، هنر آنلاین

چالش آینده آکادمیک معماری ایران در گفت‌وگو با محمدمنصور فلامکی
عده‌ای برای آموزش معماری دکان باز کرده‌اند

است و معماران را به‌عنوان قشری پر درآمد در جامعه می‌شناسند که طبعاً به‌دلیل سمت‌وسوی بسازفروشی است، نه گرایش هنری به معماری. با این تفاسیل، فکر می‌کنید صلاحیت افرادی که به‌عنوان استاد در چنین فضاهایی به تدریس می‌پردازند، چگونه است؟

همه کسانی که برای تدریس در رشته معماری اقدام می‌کنند، در قدم اول نیت‌های پاک و آرمانی دارند. همگی می‌خواهند بعد از چند سال رشد کنند و به مدارج بالاتر برسند و هرچه‌زودتر مدرک دکترآی‌شان را بگیرند و رسماً معلم شوند و عنوان استادیار را بگیرند، اما ازبیلی دانش استانی که در این دانشگاه تدریس می‌کنند، کار بسیار پیچیده‌ای است. وقتی می‌گوییم که لاقا ۵۰۰ مرکز در کشور وجود دارد که در حال آموزش معماری است، این پیچیدگی به‌مراتب بیشتر و بیشتر هم می‌شود چون دیگر از ۱۰ نفر استاد حرف نمی‌زنیم، موضوع سرایت می‌کند به بیش از هزارنفر که جمعیت کوچکی نیست و با ابزارهای معمولی نمی‌شود دانش‌شان را سنجید؛ اگرچه این سوال به‌وجود می‌آید که آیا اصولا ابزاری برای این کار وجود دارد یا خیر.

❧ چرا سنجش دانش استادان پیچیده است اما سنجش دانش دانشجویان نه؟ مگر نه اینکه سیستم سنج دانش سیستمی کمی است که براساس آزمون‌های مشخص، روشن می‌شود؟ اگر اینطور باشد نمی‌توان به کلیت سیستم آموزشی ایرادات جدی وارد کرد؟

چون متأسفانه برنامه‌های آموزشی، نارسایی‌های فراوانی دارد و به هیچ عنوان مطلق نیست، بسیاری از مسایلی که باید در دوران آموزشی به دانشجویان تعلیم داده شود، آموزش داده نمی‌شود و محیط آموزشی هم الزامی برای این دانش‌مؤختگان ایجاد نمی‌کند تا در کنار طی مدارج بالاتر، فرهیخته‌تر شوند. بنابراین ضوابط وزارت علوم در این راه بسیار نگران‌کننده است. تنها فعالیت آنها نوشتن و چاپ مقاله در نشریات است،فعالیتی که موجب می‌شود آنها دارای یک پرستیژ علمی شوند؛ معلوم نیست این پرستیژ را چه کسانی می‌دهند و آیا وزارت علوم برای این کار ضابطه‌ای دارد یا نه و اینکه چه جریان‌هایی زیر این ضوابط نهفته است.

❧ آیا می‌شود گفت که ورای این ضوابط، روابطی هم وجود دارد که به ساختن این پرستیژ کمک می‌کند؟ اگر اینطور باشد چگونه باید مرز بین رابطه و ضابطه را تشخیص داد؟ چطور می‌شود به این نوع آموزش اطمینان کرد؟
این طور نمی‌شود در این‌باره بحث کرد؛ به‌طور کلی فکر می‌کنم، اگر عده‌ای بیایند و همه قانون‌ها را به شیوه مثبت پاسخ دهند اما برای چاپ‌شدن یک‌مقاله از دانشجویی سمبولیک‌تومان پول در خواست کنند، آدم‌های قابل اعتمادی نیستند. بنابراین وزارت علوم نباید چنین افرادی را در نهاد علمی خود نگه دارد.

❧ اگر اجازه دهید در روند این سؤالات پی‌درپی مکت کنیم و بگذارید روند گفت‌وگو را به سمت چالشی دیگر بکشانیم که آن، نسبت عددی میان تعداد مراکز آموزشی است با تعداد استادان. سوال اینجاست که باوجود تعداد بالای دانشکده‌های معماری، هنوز تعداد کسانی که بتوانند به‌عنوان استاد معماری تدریس کنند انگشت‌شمارند. به‌نظر شما این مشکل از کجا ناشی می‌شود؟
دایرکردن دانشگاهی‌هایی که به دانشجویان مدرک دکترآ می‌دهد، هم خودش جای بحث دارد. اینکه چگونه دایر می‌شوند، چه‌کسانی به آنها درس می‌دهند و چه چیزهایی را آموزش می‌دهند، خودش جای بحث فراوان دارد. هنوز در این زمینه ابهامات بسیار فراوانی داریم. مکان‌هایی که از ۱۰ سال پیش شروع به آموزش دانشجویان کرده‌اند و فارغ‌التحصیل دکترآ بیرون می‌دهند، سالی سه یا چهارنفر خروجی دارند. اگر سه دانشگاه داشته باشیم که در سال ۱۰ فارغ‌التحصیل داشته باشد، ظرف پنج‌سال می‌شوند ۵۰ نفر که باید در ۵۰۰ دانشکده تدریس کنند. بنابراین هرکدام از این استانان، باید به ۱۰ دانشکده سربزند. اما با کدام هواپیمای شخصی؟

❧ سوال آخر، بیشتر مروری است بر آنچه که آموزش کشور در سطح عالی با آن مواجه شده و نمونه‌اش را می‌شود در همین ماجرای بورسیه‌های غیر قانونی دید. وقتی اطمینان عمومی به آموزش عالی کم شود، مردم به پزشکان و متخصصان حوزه‌های مختلف بی‌اعتماد می‌شوند و از همه بدتر، آفت این اتفاق در حوزه معماری بیشتر شده است. عدم اطمینان به سازندگان سفارهای بالا به سرمان می‌تواند یک‌هشدار باشد نسبت به آینده. با این پیش فرض‌ها، آیا دورنمای آموزش معماری در کشور رو به بهبود خواهد بود؟

به جای پاسخ به این سوال و بررسی وضعیت آینده اطمینان مردم به معماری کشور، مایلم درباره تأثیر جریان این نوع آموزش، بر وضعیت معماری حرفه‌ای کشور حرف بزنم. به‌نظم اگر در جریان آموزش معماری در سطوح دانشگاهی، تغییرات بنیادی انجام نشود، دورنمای مطلوبی را برای حرفه معماری شاهد نخواهیم بود. ما نمی‌توانیم بگوییم چون تعداد فارغ‌التحصیلان ما زیاد است و وادار به رقابت با هم می‌شوند، پس ما نتیجه خوبی خواهیم داشت. اگر زمینه رقابت سالم باشد، فارغ‌التحصیل خوب داریم اما آنها که دارای توان و تعهد علمی بیشتر هستند، شاید توان ادامه تحصیل و تدریس نداشته باشند. ما فارغ‌التحصیلی داریم که مدرک دکترآ دارند، اما حاضر نیستند به مجلات معماری‌ای که در بازار فعالیت می‌کنند، مقاله بدهند. به این دلیل که معلوم نیست کسی که مقاله آنها را تأیید می‌کند، دارای چه سوابقی است...



چالش آینده آکادمیک معماری ایران در گفت‌وگو با محمدمنصور فلامکی
عده‌ای برای آموزش معماری دکان باز کرده‌اند

❧ اساسنامه دانشکده‌های معماری و رتوس دروس در این دانشکده‌ها به سال‌های خیلی دور برمی‌گردد، به نظر می‌رسد که خود وزارت علوم، دانشگاه آزاد و حتی مدیریت این دانشگاه‌های جدید هم که در حوزه معماری فعال شده‌اند برنامه‌ای درازمدت برای آموزش معماری در کشور نداشته باشند، با این حساب آیا می‌توان مسوولان بلندمر تبه آموزشی را هم در این ماجرا مقصر دانست؟

متأسفانه وزارت علوم توجه کافی به این موضوع نداشته و در مقطعی اجازه رشد بی‌رویه این رشته را آن هم در حالی که برای آینده شغلی فارغ‌التحصیلانش فکر نکرده بود، داد. این دانشکده‌ها تنها کاری که می‌کنند این است که به دانشجویان مدرک می‌دهند که علاوه بر تهییج مدرک‌گرایی در جامعه، موضوع را از حیز ارتفاع ساقط می‌کنند. وقتی قرار است عده‌ای، وظیفه آموزش معماری را به نسلی عهده‌دار باشند که قرار است فردای این مملکت را بسازند، باید همراه با ایده‌های آموزشی تازه‌ای وارد این عرصه شوند. تخصص می‌خواهد، امکانات نیاز دارد و از همه مهم‌تر یک دید تازه و غیر تقلیدی معمولاً این مکان‌های تازه آموزشی تنها با انگیزه دریافت شهریه‌های فراوان، دانشجویان را جذب می‌کنند و در نهایت فارغ‌التحصیلان در مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد آنچنان که باید دانش کافی ندارند و عملاً تنها یک مدرک گرفته به حساب می‌آیند، نه معمار.

❧ چه شد که وضع آموزش معماری به اینجا رسید؟ کسی فکرش را هم نمی‌کرد که این رشته دانشکده هنرهای زیبا که محل نبوغ و استعداد‌های خاص بود به یکباره این‌قدر عمومی شود، واقعا چطور این اتفاق افتاد؟

دانشکده‌های معماری طی ۱۲،۱۰۰ سال خواهان پرشماری پیدا کردند. یعنی اینجا اول تقاضا، عرضه به وجود آورد و همزمان با این عرضه گسترده، تقاضاها هم بیشتر و بیشتر شد. در نتیجه عده‌ای برای این مساله دکان‌های فراوانی باز کردند و برای خودشان منبع درآمدی را درست کردند که هنوز هم باز است. اگر امروز انبوه مجله‌های معماری زرد را می‌بینید که اینترنتی یا چاپی دست‌به‌دست می‌شوند یا کتاب‌هایی که بیشتر گردآوری‌های ساده‌انگلانه هستند تا پرداختن به مفهوم واقعی معماری، حاصل همین جودگی در بازار آموزش معماری است. از آن طرف، یک مشکل دیگر هم با این انبوه دانشجویان معماری به وجود آمد و آن، مساله آموزش این افراد توسط متخصصان بود. سوال اینجاست که چقدر متخصص و تحصیلکرده معماری داریم که بخوانند به این حجم بالای تقاضا پاسخ بدهند و فرآیند آموزش آنها را آغاز کنند و از این تعداد چقدر از آنها، سواد لازم را دارند. بحث من اینجا ایراد گرفتن به این و آن نیست، بحث نقد فرآیندی است که به‌وجود آمده و باید تکلیفش روشن شود.

❧ به موضوع کسب درآمد به‌عنوان یکی از اهداف تدریس یا تحصیل در رشته معماری اشاره کردید. اتفاقا این موضوع امروز هم نقل محافل فارغ‌التحصیلی

تا ۲۰ سال پیش ایران چهار دانشکده معماری بیشتر نداشت که آنها هم در تهران متمرکز بودند. کم‌کم دانشگاه‌های آزاد معماری و در کنار آن در هر مرکز شهرستان، یک دانشکده افتتاح شد. به این ترتیب رقابت عجیب‌وغریبی بین این مراکز شکل گرفت که بیشتر بر محور کمیت بود تا کیفیت. در مدت اندکی حدود ۵۰۰گروه آموزشی معماری دست‌به‌کار آموزش دانشجویان زدند



عکس: سید علی سجادی، هنر آنلاین



چالش آینده آکادمیک معماری ایران در گفت‌وگو با محمدمنصور فلامکی
عده‌ای برای آموزش معماری دکان باز کرده‌اند

می‌گویند آب از سرچشمه گل آلود است و منظورشان نوع آموزشی است که معماران جوان در دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها و کالج‌های دوروزن‌دیک می‌بینند و آنچه که بعدها قرار است به‌عنوان فضای مصنوع بسازند، حاصل همان یادگیری‌هاست. گل آلودی سرچشمه را شاید بشود در معماری مجله‌ای این‌روزها سراغ گرفت، وقتی که فضای آموزشی، اولین خشت را کج می‌نهد و دیوار تا ثریا شده‌اند برنامه‌ای درازمدت برای آموزش معماری در کشور نداشته باشند، با این حساب آیا می‌توان مسوولان بلندمر تبه آموزشی را هم در این ماجرا مقصر دانست؟

متأسفانه وزارت علوم توجه کافی به این موضوع نداشته و در مقطعی اجازه رشد بی‌رویه این رشته را آن هم در حالی که برای آینده شغلی فارغ‌التحصیلانش فکر نکرده بود، داد. این دانشکده‌ها تنها کاری که می‌کنند این است که به دانشجویان مدرک می‌دهند که علاوه بر تهییج مدرک‌گرایی در جامعه، موضوع را از حیز ارتفاع ساقط می‌کنند. وقتی قرار است عده‌ای، وظیفه آموزش معماری را به نسلی عهده‌دار باشند که قرار است فردای این مملکت را بسازند، باید همراه با ایده‌های آموزشی تازه‌ای وارد این عرصه شوند. تخصص می‌خواهد، امکانات نیاز دارد و از همه مهم‌تر یک دید تازه و غیر تقلیدی معمولاً این مکان‌های تازه آموزشی تنها با انگیزه دریافت شهریه‌های فراوان، دانشجویان را جذب می‌کنند و در نهایت فارغ‌التحصیلان در مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد آنچنان که باید دانش کافی ندارند و عملاً تنها یک مدرک گرفته به حساب می‌آیند، نه معمار.

❧ چه شد که وضع آموزش معماری به اینجا رسید؟ کسی فکرش را هم نمی‌کرد که این رشته دانشکده هنرهای زیبا که محل نبوغ و استعداد‌های خاص بود به یکباره این‌قدر عمومی شود، واقعا چطور این اتفاق افتاد؟
دانشکده‌های معماری طی ۱۲،۱۰۰ سال خواهان پرشماری پیدا کردند. یعنی اینجا اول تقاضا، عرضه به وجود آورد و همزمان با این عرضه گسترده، تقاضاها هم بیشتر و بیشتر شد. در نتیجه عده‌ای برای این مساله دکان‌های فراوانی باز کردند و برای خودشان منبع درآمدی را درست کردند که هنوز هم باز است. اگر امروز انبوه مجله‌های معماری زرد را می‌بینید که اینترنتی یا چاپی دست‌به‌دست می‌شوند یا کتاب‌هایی که بیشتر گردآوری‌های ساده‌انگلانه هستند تا پرداختن به مفهوم واقعی معماری، حاصل همین جودگی در بازار آموزش معماری است. از آن طرف، یک مشکل دیگر هم با این انبوه دانشجویان معماری به وجود آمد و آن، مساله آموزش این افراد توسط متخصصان بود. سوال اینجاست که چقدر متخصص و تحصیلکرده معماری داریم که بخوانند به این حجم بالای تقاضا پاسخ بدهند و فرآیند آموزش آنها را آغاز کنند و از این تعداد چقدر از آنها، سواد لازم را دارند. بحث من اینجا ایراد گرفتن به این و آن نیست، بحث نقد فرآیندی است که به‌وجود آمده و باید تکلیفش روشن شود.

❧ به موضوع کسب درآمد به‌عنوان یکی از اهداف تدریس یا تحصیل در رشته معماری اشاره کردید. اتفاقا این موضوع امروز هم نقل محافل فارغ‌التحصیلی

تا ۲۰ سال پیش ایران چهار دانشکده معماری بیشتر نداشت که آنها هم در تهران متمرکز بودند. کم‌کم دانشگاه‌های آزاد معماری و در کنار آن، در هر مرکز شهرستان، یک دانشکده افتتاح شد. به این ترتیب رقابت عجیب‌وغریبی بین این مراکز شکل گرفت که بیشتر بر محور کمیت بود تا کیفیت. در مدت اندکی حدود ۵۰۰گروه آموزشی معماری دست‌به‌کار آموزش دانشجویان زدند. گروه‌های هنری دانشگاه‌ها در کنار رشته‌های خودشان، رشته معماری را هم آوردند. اما تعداد دانشگاهی‌هایی که اسم معماری را بر روی خودشان داشته باشند، هنوز بسیار کم هستند. به هر حال حدود ۵۰۰مخفل داریم که جرات دارند معماری را به دانشجویان آموزش دهند. حتی اگر نخواهیم درگیر انگیزه‌های ایجاد این میزان فضای آموزشی معماری بشویم باز هم این سوال مطرح است که چرا شاهد این گستردگی آموزشی بوده‌ایم و آیا بستری برای ارتقای کیفیت آموزشی در این حوزه فراهم شده است یا نه. واقعیت این است که بخشی از مساله افزایش مراکز آموزش معماری، مربوط به تقاضای دانشجویانی است که به امید داشتن آینده کاری در این رشته درس می‌خوانند. حالا ممکن است با علاقه وارد این رشته شده باشند و آن را پیگیری کنند یا اینکه انتخاب این رشته برایشان اهمیتی نداشته باشد. سوی دیگر ماجرا، بازاری است که دانشگاه‌های معماری آن را فراهم کرده‌اند. بنابراین در بررسی همین دو ضلع انگیزشی درمی‌یابیم که شکل تقاضا که پدیدآورنده عرضه بوده با مشکلاتی همراه بوده و هست.
--

❧ اولین مساله‌ای که هر معمار جوانی با آن مواجه می‌شود، نگاه بدبین جامعه‌ای است که اطمینانش را به فضای آموزشی کشور از دست داده. از سوی دیگر بر اساس آمارها، تعداد دانشگاه‌ها و دانشکده‌های معماری ایران به اندازه کل دانشگاه‌های معماری در اروپاست که خوب طبیعتا باعث فوران فارغ‌التحصیل در این حوزه می‌شود. این دو نوع نگاه یعنی افزایش کمی و کاهش اعتماد جامعه را چطور می‌توان بررسی کرد؟

تا ۲۰ سال پیش ایران چهار دانشکده معماری بیشتر نداشت که آنها هم در تهران متمرکز بودند. کم‌کم دانشگاه‌های آزاد معماری و در کنار آن، در هر مرکز شهرستان، یک دانشکده افتتاح شد. به این ترتیب رقابت عجیب‌وغریبی بین این مراکز شکل گرفت که بیشتر بر محور کمیت بود تا کیفیت. در مدت اندکی حدود ۵۰۰گروه آموزشی معماری دست‌به‌کار آموزش دانشجویان زدند. گروه‌های هنری دانشگاه‌ها در کنار رشته‌های خودشان، رشته معماری را هم آوردند. اما تعداد دانشگاهی‌هایی که اسم معماری را بر روی خودشان داشته باشند، هنوز بسیار کم هستند. به هر حال حدود ۵۰۰مخفل داریم که جرات دارند معماری را به دانشجویان آموزش دهند. حتی اگر نخواهیم درگیر انگیزه‌های ایجاد این میزان فضای آموزشی معماری بشویم باز هم این سوال مطرح است که چرا شاهد این گستردگی آموزشی بوده‌ایم و آیا بستری برای ارتقای کیفیت آموزشی در این حوزه فراهم شده است یا نه. واقعیت این است که بخشی از مساله افزایش مراکز آموزش معماری، مربوط به تقاضای دانشجویانی است که به امید داشتن آینده کاری در این رشته درس می‌خوانند. حالا ممکن است با علاقه وارد این رشته شده باشند و آن را پیگیری کنند یا اینکه انتخاب این رشته برایشان اهمیتی نداشته باشد. سوی دیگر ماجرا، بازاری است که دانشگاه‌های معماری آن را فراهم کرده‌اند. بنابراین در بررسی همین دو ضلع انگیزشی درمی‌یابیم که شکل تقاضا که پدیدآورنده عرضه بوده با مشکلاتی همراه بوده و هست.